

فاطمه بهمنی‌نیا

شهید مجید تَجَن جاری از مخترعان و نخبگان علمی کشور مان بود که در جنگ تحمیلی ۱۲روزه آمریکا و رژیم‌صهیونیستی به شهادت رسید. آنچه می‌خوانید حکایت زندگی و شهادت اوست که از گفته‌های پدرش علی تَجَن جاری، مادرش زبیده خالقی و خواهرش محدّسه تَجَن‌جاری برگرفته و روایت شده است.

□ □ □

ستاره‌ای در منزل فرود آمد

علی تَجَن‌جاری و زبیده خالقی، دختر خاله و پسر خاله بودند و در روستای تَجَن‌جار آمل زندگی می‌کردند. وقتی علی به عنوان آموزگار در روستا مشغول کار شد، روز اول فروردین ۱۳۶۴ با زبیده که آن زمان ۱۶ ساله بود، ازدواج کرد. آنها در همان روستا در خانه کوچکی زندگی‌شان را شروع کردند. زندگی‌شان ساده اما پر از مهر و محبت بود. یک سال بعد اولین فرزندشان محدثه به دنیا آمد. محدثه چهار ساله بود که سوم تیرماه ۱۳۶۹، خداوند به خانواده آنها پُرسی عطا کرد. شبی که در بیمارستان بستری بود، خواب مادر بزرگش را دید. مادر بزرگ به او گفت: «این نوزاد اسم خودش را به همراه آورده. نام او را هم‌نام نوه شهیدم مجید بگذار.» مجید خالقی، پدری زبیده و علی بود و سال ۱۳۶۷ در روزهای آخر جنگ به شهادت رسیده بود. صبح که علی برای دیدن زبیده به بیمارستان آمد، زبیده ماجرا را برایش تعریف کرد. علی هم از شنیدن این نام خوشحال شد و گفت: «مجید اسم قشنگی است.» وقتی زبیده از بیمارستان مرخص شد، همسایه برای چشم‌روشنی پیش او آمد و گفت: «شب قبل خواب دیدم نوری در خانه شما فرود آمده. این نوزاد حتماً برای‌تان خیر و برکت همراه خودش می‌آورد.» مجید از همان خردسالی با دیگران تفاوت داشت؛ آرام و متفکر و خانه‌دوست بود، نه اهل بازی‌های بی‌هدف بود و نه شیفته هیاهو.

مادرانه‌های محدثه برای مجید

محدثه از وقتی هفت سالش بود، مثل مادر از مجید نگهداری می‌کرد و مراقبتش بود. وقتی پیش مجید بود، زبیده‌خانم خیاالش راحت بود که مثل خودش از او مواظبت می‌کند. هر چقدر بزرگ‌تر می‌شدند، این وابستگی و محبت بین خواهر و برادر عمیق‌تر می‌شد. زمانی که مجید وارد مدرسه شد، محدثه در مدرسه هم مراقب او بود که کسی اذیتش نکند. مجید جثه ریز و لاغری داشت و همین باعث می‌شد بچه‌ها بخوانند به او زور بگویند، اما محدثه روی مجید غیرت داشت و اجازه نمی‌داد کسی او را اذیت کند، حتی زنگ تفریح همیشه مراقب بود کسی او را هل ندهد یا زمین نخورد. برعکس خیلی از بچه‌ها که خواهر و برادرها باهم سازگار نیستند و مدام در حال کشمکش هستند، محدثه و مجید آنقدر باهم خوب برخورد می‌کردند که وقتی میهمانی وارد خانه‌شان می‌شد، گاهی اصلاً متوجه حضور دو بچه در خانه نمی‌شد.

مجید در خانه درس نمی‌خواند

مجید در دل روستای تَجَن‌جار، از توابع بخش مر کزی آمل با ساده‌ترین امکانات قد کشید. اما ذهنش از همان سال‌های نخست، فراتر از دیوارهای روستا پر می‌زد. وقتی به مدرسه رفت تا سال‌ها زبیده خودش او را می‌برد و می‌آورد. گاهی می‌پرسید: «مامان، چرا من با شما می‌روم اما بچه‌های دیگر تنها می‌روند؟» مادر همیشه در جواب می‌گفت: «پسر، نمی‌خواهم هر چه را باید از مدرسه بیاموزی، از کوچ‌ها یاد بگیری.» مادر حساسیت زیادی روی خفایات و خلق‌نیکی مجید داشت، طوری که او را از ارتباط و دوستی با بچه‌هایی که احساس می‌کرد در رده تربیتی خانواده نیستند، دور می‌کرد. پدر در قسمت ارزشیابی اداره بود و معلم‌ها و مدیر که او را می‌شناختند، از فرزندانش انتظار بیشتری نسبت به بقیه دانش‌آموزان داشتند. پدر نامر باعث احساس مسئولیت بیشتر محدثه و مجید می‌شد. محدثه بیشتر به خاطر اینکه پدر راضی باشد و طوای همکارانش سربلند شود، درس می‌خواند، اما مجید عاشق درس خواندن بود. هیچ چیزی به اندازه یادگیری یک مطلب جدید، مجید را خوشحال نمی‌کرد. مجید تا کلاس پنجم را در روستا و تَجَن‌جار تحصیل کرد. از همان سنسین کوه‌ک‌دی، اشتیاقی وافر به موضوع اختراعات و ابتکارات داشت. البته از استعداد فوق‌العاده‌ای هم برخوردار و تیزهوش بود. زباید در خانه کتاب دست نمی‌گرفت. از جمله افرادی بود که یادگیری‌شان در حد بالایی قرار داشت. گاهی اوقات پدر و مادرش می‌گفتند سر جان باید درس هم بخوانی. تو چرا هیچ وقت در خانه درس نمی‌خوانی؟ اما مجید همیشه می‌گفت: «من تمام درس را سر کلاس از معلم یاد می‌گیرم» و همیشه هم نمرهایش بالا بود.

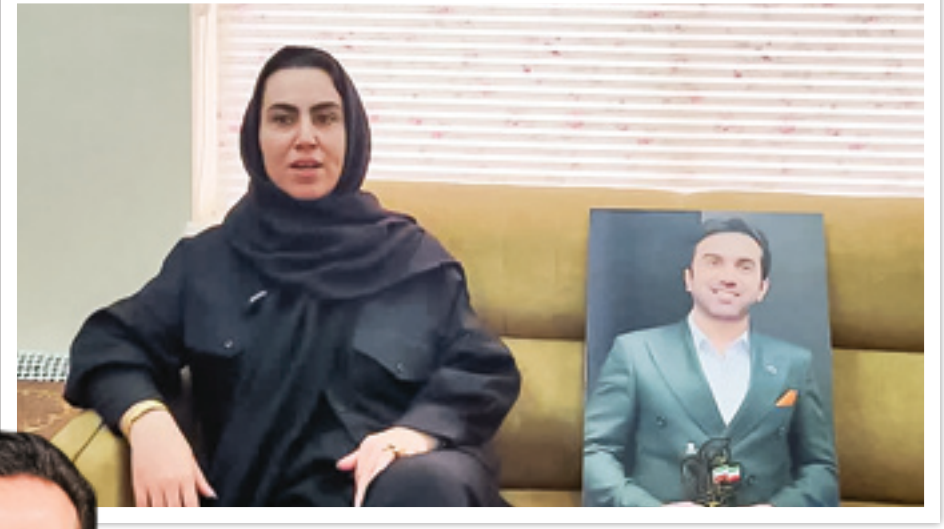
رادیویی که دوباره ساخته شد

گاهی انسان‌ها نه‌فقط در زمان خود، بلکه برای فرادها زاده می‌شوند. مجید تَجَن‌جاری از کودکی نشانه‌های این بی‌زمانی را در رفتار و نگاهش داشت؛ ذهنی تیز و خلاق که خیلی زود مرز بین بازی و علم را شکست. او که تنها ۱۱ سال داشت، همراه مادرش به فروشگاه رفت و در آنجا برای اولین‌بار دستگاه ویدئو را دید. از دیدن این دستگاه خیلی تعجب کرد و دوست داشت بداند چطور کار می‌کند. در راه برگشت، سری به خانه خاله زنده و مجید از آنجا رادیوی کهنه‌ای را که می‌خواستند دور بیندازند، برداشت. رادیو را باز کرد، قطعاتش را شناخت و دوباره از نو آن را ساخت. همه با تعجب فقط به دست‌های مجید نگاه می‌کردند، اما او انگار نقشهای در ذهن داشت. بعدها می‌دیدند که قطعه‌قطعه ابزار الکترونیکی می‌خرد، اما هیچ کدام نمی‌دانستند مشول چه کاری است. فقط می‌دیدند با وسایلی به‌خانه می‌آید و وسایلی را با آنها می‌گذازند. او بود و دنیای خودش، بدون هیچ آموزش رسمی، بدون هیچ کلاس و دوره‌ای، تنها با ذهنی خلاق و توفیق الهی، بانوعی خدادادی، پله‌های دانش را با شتابی مثال‌زدنی پیمود. در دوران دبیرستان، وارد هنرستان شد و همان زمان استعداد درخشانش در المپیادهای علمی شوفا شد، نه یک مثال، نه دو مثال، بلکه تمام طیف افتخارات بین‌المللی علمی را به نام خود ثبت کرد.از طلا تا نقره و برنز، اما مجید فقط یک المپیادی در خشان نبود. او در مسیر دانش، متوقف نشد و تحصیلات خود را در بهترین دانشگاه‌های کشور ادامه داد. به عنوان متخصص برجسته هوش مصنوعی و سیستم‌های خیره شناخته شد و در نهایت به ریاست کمیسیون هوش مصنوعی خانه صمت جوانان ایران رسید. با توجه به موفقیت‌های چشمگیرش در حوزه‌های علمی و فناوری، معلوم بود که از همان ابتدا علاقه و پژوهش در زمینه‌های علمی و تکنولوژی داشته است. او در خانواده‌ای متدین و سختکوش پرورش یافت و این ارزش‌ها در شکل‌گیری شخصیت علمی و اخلاقی‌اش تأثیر بسزایی داشتند. مجید برای محدثه فقط برادر نبود، هم‌نفس بود. هرگز زمین‌شان دعوائی نر نداد، نه به‌خاطر ناتوانی، بلکه چون نیازی نبود؛ رفیق بودند، هم‌کمر، هم‌دغدغه، مه‌دل. با اینکه از محدثه کوچک‌تر بوده، اما بیش از یک برادر، برایش معلم بود؛ معلمی که حتی سکوتش درس داشت.

شاگردانی در سر تاسر دنیا

دکتر مجید تَجَن‌جاری، مخترع نخیه علمی کشور، استاد و متخصص هوش مصنوعی و سیستم‌های خیره بود. در کودکی، رادیوی شکسته را نه‌فقط باز کرد، بلکه تکه‌های پراکنده‌اش را چون قطعات یک پازل یافت و با دستان کوچک خود، آینه‌داری را دل آن سر هم کرد؛ آینه‌داری که هنوز در سکوت حیاط خانه طنین‌انداز است. گویی صدایی درونی به او می‌گفت: نه از همین جاشروع می‌شود. در عین حال، تنها در نبوغ علمی بی‌نظیر نبود، اخلاقیش فراتر از مرزهای معمول بود. رفتارش با همه مهر‌بانانه و

مجید تَجَن‌جاری در طول زندگی حرفه‌ای خود، نقش‌های متعددی در آموزش، پژوهش و کار آفرینی ایفا کرد. او در سال ۱۳۹۲ آکادمی آموزشی آیولرن را تأسیس کرد که با هدف آموزش برنامه‌نویسی و هوش مصنوعی به افراد در سراسر ایران، فعالیت خود را آغاز کرد. این آکادمی با رویکرد کاربردی‌سازی دانش، نقش مهمی در پرورش استعداد‌های جوان داشت



احترام و ادبش زبانزد همه بود. گاهی مادر فکر می‌کرد نمراش در اخلاق، بی‌نهایت است. هجرت مجید به تهران، آرام و بی‌ادعا بود. برای دستیابی به امکانات بیشتر برای پیشرفت در کارش مجبور شد روستا را ترک کند و دور از خانواده بماند، اما همه این مشکلات، دره‌ای در آرا ده او خلل وارد نکرد. ۱۴ سال سکوت و بی‌هیاهو برای دستیابی به هدف بزرگش تلاش کرد. مادر حتی نمی‌فهمید دقیقاً چه کار می‌کند، اما حس می‌کرد برای هدفی بزرگ‌تر از خودش می‌جنگد و برای موفقیتش دعا می‌کرد. آن خانه ساده، همان حیاط بی‌آلایش، تبدیل شد به محل شکل‌گیری رؤیاهایی بی‌مرز مجید. از همان اتاق معمولی خانه‌شان در روستا، با جهان در تماس بود و بعدها کارش در همه‌ا جا گسترش پیدا کرد، حتی خانواده‌ای داشت که مجید در حال آموزش دادن است. نه از سر پنهان‌کاری، بلکه در میان ساخت وب‌ت‌ها و پروژه‌های هوش مصنوعی، آن‌چه کمتر دیده می‌شد. وقتی شنیدند تعداد شاگردانش از ۵۰۰هزار نفر گذشته است، خیلی تعجب کردند. مجید، معلمی بود بدون مرز، با تخته‌ای مجازی، اما پر شکوه و همه اینها از اتاقی آغاز شد که حتی صندلی اضافی نداشت. فقط عشق بود، یک

لب‌تاپ و نوری از اشتیاق.

می‌خواهم در ایران بمانم

وقتی پیشنهاد چشمگیری یک شرکت بزرگ از انگلستان رسید، همه گمان کردند انتخاب مجید روشن است، امکانات، حقوق بالا، مهاجرت آسان. مجید اما در جواب محدثه که نگران خود شدن از برادر بود، گفت: «محدثه، نمی‌توانم در کشوری زندگی کنم که صبح تا شب درباره مردم دروغ می‌گویند. من حتی اگر در چادر زندگی کنم، ترجیح می‌دهم در وطنم باشم.» «هن در ایران می‌مانم، اما باید صدای علمم آن‌سوی مرزها هم شنیده‌شود» و چنین نیز شد. زمانی که کسی از او می‌پرسید شاگردانت کجا هستند، با لبخند پاسخ می‌داد: «همه‌جا هستند، آسیانیا، انگلیس،



شهید مجید تَجَن‌جاری از شهدای جنگ تحمیلی ۱۲روزه

به روایت پدرش علی تَجَن‌جاری، مادرش زبیده خالقی و خواهرش محدثه تَجَن‌جاری

وقتی خالق «آیولرن» آسمانی شد

او پایهای محکم برای فعالیت‌های بعدی‌اش در زمینه هوش مصنوعی و سیستم‌های خبره فراهم کرد. مجید تَجَن‌جاری در طول زندگی حرفه‌ای خود، نقش‌های متعددی در آموزش، پژوهش و کار آفرینی ایفا کرد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. فعالیت‌های آموزشی

(الف) مدرس دانشگاه: در دانشگاه‌های معتبری مانند دانشگاه شهید بهشتی تهران (۱۳۹۹)، دانشگاه شمال (۱۳۹۰ - ۱۳۹۲) و دانشگاه امام صادق(ع) بابل (۱۳۸۸ - ۱۳۸۹) به تدریس دوره‌های برنامه‌نویسی، روباتیک و الکترونیک مشغول بود.

(ب) مؤسس آکادمی آیولرن: او در سال ۱۳۹۲ آکادمی آموزشی آیولرن را تأسیس کرد که با هدف آموزش برنامه‌نویسی و هوش مصنوعی به افراد در سراسر ایران، فعالیت خود را آغاز کرد. این آکادمی با رویکرد کاربردی‌سازی دانش، نقش مهمی در پرورش استعداد‌های جوان داشت.

(ج) مدرس مؤسسات آموزشی: در مؤسسات مختلفی مانند شرکت اسپروز - آروین، پژوهش‌سرای دانش‌آموزی آمل و هنرستان روباتیک سیلش به تدریس و سرپرستی مدرسان در حوزه‌های روباتیک، الکترونیک و برنامه‌نویسی پرداخت.

۲. فعالیت‌های پژوهشی و اختراعات

در زمینه اختراعات و نوآوری‌های علمی، دستاوردهای قابل‌توجهی داشت. برخی از مهم‌ترین اختراعات و اختراعات او عبارت‌ند از:
-مدال طلای المپیاد روباتیک ایران (۱۳۸۹): این موفقیت به دعوت او به اردوی جهانی لندن (London Skills World ۲۰۱۱) منجر شد.
-مدال مسابقات آسیایی اختراعات (گوانجو، چین، ۲۰۱۵).

-مقام اول مسابقات جهانی اختراعات (نومبرگ، آلمان، ۲۰۱۳).

- مدال‌های نقره و طلا در مسابقات جهانی اختراعات

(۲۰۱۰ - ۲۰۱۲).

-مدال نقره ارشمیدس مسکو (۲۰۰۹).

-تیب پتنت جهانی در روسیه (۲۰۰۹).

-دیپلم‌های افتخار از کرواتسی و صربستان (۲۰۰۹).

این دستاوردها نشان‌دهنده توانایی‌های برجسته او در نوآوری و

کاربردی‌سازی دانش در حوزه‌های روباتیک و هوش مصنوعی بود.

۳. کار آفرینی

به‌عنوان رئیس کمیسیون هوش مصنوعی خانه صنعت، معدن و تجارت (صمت) جوانان ایران، نقش مهمی در توسعه فناوری‌های نوین و اشتغال‌یابی در این حوزه داشت. او با تأسیس آکادمی آیولرن و تربیت نسل جدیدی از متخصصان، به کار آفرینی و ارتقای سطح دانش جامعه کمک شایانی کرد. در سال ۱۴۰۳ به دلیل تلاش‌های بی‌وقفه‌اش در جشنواره جوانان برتر ایران زمین، به‌عنوان کارآفرین برتر در حوزه تکنولوژی و هوش مصنوعی مورد تقدیر قرار گرفت. دکتر مجید تَجَن‌جاری با فعالیت‌های علمی و آموزشی خود، تأثیرات ماندگاری بر جامعه علمی و فناوری ایران گذاشت. دغدغه اصلی‌اش تربیت نسل جدیدی از متخصصان و کاربردی‌سازی دانش هوش مصنوعی برای حل مشکلات جامعه بود. آکادمی آیولرن همچنان به‌عنوان یکی از میراث‌های او به فعالیت خود ادامه می‌دهد و صد‌ها نفر از شاگردانش راه او را در مسیر پیشرفت علمی و فناوری ایران دنبال می‌کنند.

«آیولرن» سکوی پرش برای نخبگان آینده

زندگی مجید پر از دستاوردها و افتخارات علمی بود، اما در کنار تدریس در دانشگاه، پروژه‌های پیچیده علمی و تربیت دانشجویان، هرگز ارتباطش را با روستا و مردمش قطع نکرد. ساده می‌زیست، بی‌حاشیه، بی‌ادعا و پر از ایده‌های نو برای خدمت به کشورش. او در ادامه زندگی حرفه‌ای، به دنبال توسعه و گسترش فرضیه‌ها و ایده‌های علمی

خودش در ایران بود و باور داشت که می‌تواند روزی به جایگاهی برسد که در آمد و تأثیرش از بسیاری فرصت‌های خارجی بیشتر باشد. آیولرن که ساخته شد، همان شانس بزرگ مجید بود و او به همین شانس تکیه کرد. این مسیر، طی دو سال کاری کرد که شباهت معادل ۱۰۰سال تلاش باشد. مجید گاهی حتی



در مراسم خانوادگی نمی‌توانست باشد، در سفر بود یا مشغول پروژه، دلش می‌سوخت، اما می‌گفت: «هدفم را که می‌بینم، اینها برایم کوچک می‌شوند.» او در مدتی که مشغول کار برای احداث و راه‌اندازی مؤسسه آیولرن بود، گاهی در طول شبانه‌روز سه ساعت استراحت می‌کرد، ولی چون به کار برنامه‌نویسی، هوش مصنوعی و آموزش علاقه داشت، به هیچ وجه احساس خستگی نمی‌کرد. تأسیس آکادمی آیولرن، در مجموع نقش بسزایی در تربیت متخصصان جوان ایفا کرد.

آماده رفتن شده بود

با بالا رفتن تهدیدات رژیم‌صهیونیستی علیه ایران، حال و هوای مجید هم تغییر کرده بود. کم‌حرف‌تر شده بود، اما عمیق‌تر. معلوم بود چیزی در دل دارد. یک شب گفت: «وقتش شده دیگر باید بروم.» اما هیچ کدام از اعضای خانواده معنی واقعی حرفش را متوجه نشدند. همه خیال می‌کردند منظور مجید، رفتن به تهران و پیگیری مشغله‌های کاری است. یک ماه قبل از شهادت، سرش خیلی شلوغ بود و اصلاً نتوانست برای دیدن پدر و مادر برود و تنها با تماس‌های تلفنی گاه‌وبی‌گاه از حال هم‌باخیر می‌شدند.

زیر گلوله‌بر آبوس

نیمه‌های شب جمعه ۲۳خرداد بود که محدثه ناگهان از خواب پرید. دلشوره املش را به‌رید بود. هر کاری کرد، نتوانست دوباره بخوابد. برای اینکه شوهرش را بیدار نکند، از اتاق رفت بیرون و تلفن همراهش را روشن کرد تا شاید با کمی مشغول‌نابا گوش، چشم‌هایش خسته‌شود و دوباره بخوابد، اما به محض باز کردن گوشی، با خواندن خبر حمله اسرائیل به ایران شو که شد. چنان مشغول بالا و پایین کردن فضای مجازی و دنبال کردن اخبار شد که دیگر خواب فروموش شد. ساعت نزدیک ۶صبح بود که تلفنش زنگ خورد. سجاده‌یکی از اقوام‌شان و دوست صمیمی مجید، پشت خط بود و سراغ شوهر محدثه را گرفت. محدثه گفت: «خواب است» و او هم بدون اینکه چیزی از اتفاقات پیش‌امده بگوید، گفت بعداً تماس می‌گیرد. محدثه احساس می‌کرد اتفاقی افتاده، اما نمی‌خواست باور کند. با خودش فکر کرد به مجید زنگ بزند و از او بخواهد به آمل برگردد و چند روزی پیش‌شان بماند تا اوضاع آرام شود. ناگهی به ساعت انداخت. هنوز ۶/۵ نشده بود. مجید بیشتر اوقات تا دیدرت بیدار بود کار می‌کرد. به خیال شاید صبح جمعه هنوز خواب باشد، از تماس گرفتن منصرف شد. هنوز با فکر آشفته و گوشی در دست مانده بود که دوباره سجاده تماس گرفت. این‌بار محدثه با اصرار از او خواست بگوید چه اتفاقی افتاده. سجاده با کمی من‌ومن کردن گفت: «زندک خانه مجید را زده‌اند و او کمی زخمی شده. من دارم می‌روم تهران تا خبری از او بگیرم.» محدثه با باهل و و لا گفت: «همی گزارم تنها بروی. من هم همراه تو می‌آیم.»

بدون اینکه شوهر و دخترش را بیدار کند، آماده شد و رفت سراغ سجاده. بین راه، با مادرش تماس گرفت و در مورد حمله اسرائیل حرف زد. مادر از چیزی خبر نداشت. محدثه بدون اینکه به او چیزی در مورد مجید بگوید، تلفن را قطع کرد. نمی‌خواست اقبال از اینکه خودش مجید را ببیند، دل‌مادر را آشوب کند. در راه سجاده مدام به محدثه دل‌داری می‌داد. وقتی به بیمارستان رسیدند، چند تا از همکاران مجید آنجا بودند. مجید هنوز در اتاق عمل بود. یک‌بار جراحی شده و قرار بود برای بار دوم هم او را جراحی کنند، اما سه چهار ساعت بعد دکتر با ناه‌احتی از اتاق عمل بیرون آمد و خبر شهادت مجید را دره دینا روی سر محدثه خراب شد. نمی‌دانست چه کار کند. ملاحظه کرد که می‌کرد، سعی داشت صدایش بالا نرود تا مزاحم بیماران دیگر نشود. دو سه ساعت طول کشید تا علی و زبیده هم خودشان را به بیمارستان برسانند و این دو سه ساعت برای محدثه درناک‌تر بود. عمومی مجید بین راه با پدرش تماس گرفت و ماجرای شهادتش را گفت. پدر که در جنگ تحمیلی، برادرش را محمدا از دست داد و داغ و داغ برپنداشت را در دل داشت، مثل همیشه آرام و صبور فقط اشک ریخت. زبیده اما در ماشین، حال و هوای دیگری داشت و هنوز از این ماجرای اخیر بود. بالاخره وقتی به بیمارستان رسیدند، در حیاط بیمارستان، پسر عمومی مجید جلو آمد و به زبیده گفت مجید شهید شده. زبیده سه‌بار چیغ کشید و روی زمین نشست. کمی که آرام شد، اصرار کرد مجید را ببیند. مردم روز اول حمله بود و هنوز اوضاع به‌هم ریخته بود، به سختی نتوانستند از رئیس بیمارستان اجازه بگیرند تا محدثه و زبیده جنازه را ببینند. زبیده، مجید را در آغوش کشید و غرق بوسه‌اش کرد، اما هر کاری کرد، نتوانست گلویش را ببوسد، چون از زیر گلو تا سینه جراحی شده بود و مادر نمی‌توانست لایه‌ای آن همه بلند گلویش پسرش را ببوسد. مجید همیشه به مادرش می‌گفت: «وقتی می‌خواهی مرا ببوسی، زیر گلوله‌بر آبوس.» حالا مادر با گریه می‌گفت: «مجید جان، شرمندم که نمی‌توانم مثل همیشه گلویت را ببوسم.» محدثه هم باهای برادر را بوسید و از او خالی‌ت خواست.

مردم قدرش‌شان بودند

خبر شهادت مجید، مثل پتکی سنگین بر دل مردم‌اندزنان و جامعه علمی کشور فرود آمد؛ کسی که می‌توانست در آینده‌ای نه‌چندان دور، از مهم‌ترین چهره‌های علمی جهانی باشد، حالا پیکرش میان انبوه مردم، روی دستان و پهره‌ها و اشک‌آلود هم‌زمان و همشهریانش آرام گرفته بود. در روز وداع، آمل به احترام فرزند نابغه خود چهره‌ای دیگر گرفت، خیابان‌های غرق پرچم‌های سیاه و بن‌های سفید بود. صدای نوحه و اشک را در کوچ‌های به گوش می‌رسید. مردم از خیابان امام خمینی تا میدان قائم، پیکر مطهر شهید را تا خانه ابدی‌اش در گلزار شهدای روستای تَجَن‌جار مشایعت کردند؛ وداعی که هر قدمش با «لبیک یا حسین» و «سلام بر شهید وطن» آغشته بود. روز دوشنبه ۲۶خرداد ۱۴۰۴، مردم و قشده‌شدن قشده‌شدن آملی که از غم، پیکر مطهر استاد برجسته و نخیه علمی، دکتر مجید تَجَن‌جاری را در آداگاش، روستای تَجَن‌جار، با شکوهی بی‌مانند به خاک سپردند. این مراسم باشکوه، با حضور گسترده اقشار مختلف مردم، از خانواده‌های معظم شهدا گرفته تا مسئولان، استادان، دانشجوین و دوستداران علم و دانش، جلوه‌ای بی‌نظیر از ارادت و احترام به او و آرمان‌های والایش را به نمایش گذاشت. آستان مقدس امامزاده ابراهیم(ع) آمل، میزبان مراسم وداع با پیکر پاک این نخیه برانقدیر بود. مردم آمل از کودک و جوان تا سال‌خورده، با چشمانی اشکبار و دل‌هایی ملول از افتخار، در این مکان گرد هم آمدند تا با استاد خود وداع کنند. این حضور عظیم، نشان‌دهی از جایگاه والا‌ی دکتر تَجَن‌جاری در قلب مردم و تعهد آنها به پاسداری میراث علمی و معنوی او بود. مراسم تشییع پیکر مطهر شهید مجید تَجَن‌جاری از میدان ۱۷شهریور آمل آغاز شد و با عبور از خیابان‌های اصلی شهر تا گلزار شهدای روستای تَجَن‌جار ادامه یافت. این حضور پرشور که یکی از باشکوه‌ترین مراسم‌های تشییع در تاریخ آمل را رقم زد، نشان‌دهنده عمق تأثیر تَجَن‌جاری بر جامعه علمی و فرهنگی ایران بود.

متولدین سوم تیرماه

محدثه هر سال تولد مجید پاشش بود و برایش جشن تولد می‌گرفت. همیشه دوست داشت تولد برادرش خیلی باشکوه برگزار شود، حتی وقتی مجید به خاطر مشغله کاری‌اش دیگر نمی‌توانست مثل گذشته روز تولدش در خانه برود و کنار پدر و مادر و خواهرش باشد، باز هم تلفنی با از طریق فضای مجازی سعی می‌کردند تولدش را جشن بگیرند. این‌بار سوم تیرماه ۱۴۰۴ تنها ۱۰روز بعد از شهادت مجید، خانواده‌بار هم برایش جشن تولد گرفتند، ولی این‌بار تولدی که دیگر مجید نبود تا شمع‌های کیکش را فوت کند، تازه آن روز محدثه فهمید شهید مجید خالقی که نام مجید از او گرفته شده است، هم تولد سوم تیرماه است و ۲۳خرداد به شهادت رسیده.